

صلح ملموس و ملت شکست خورده

چگونگی بحران ها و رقابت های ژئوپولیتیک

ساختارهای غیرقابل اعتماد برای کشورما

چگونگی ترمیم روابط و مناسبات "طالب" ها و پاکستان
مغشوش گردیدن چشم انداز تلاش های میانجیگرانه
چگونگی مخالفت با سیاست های مرزی
تبارشناسی مفهومی و تاریخی

صلح، مفهوم آرمانی و ایده آل از برقراری آزادی و نبود جنگ در گستره تمامی کشورهای جهان یا در میان همه موجودات تلقی میگردد. صلح ایده جهانی بمنظور پرهیز از خشونت می باشد که ملل جهان بمیل خود بمنظور نایل گردیدن بآن همکاری می نمایند، چه داوطلبانه و چه بوسیله یک نظام حکومتی کاز جنگاوری بازداری می کند. این اصطلاح گاهی بازبین رفتن همه خصومت ها و عداوت ها بین سایر افراد گفته میشود. بگونه نمونه، صلح جهانی می تواند پایانی بر همه جنگ ها و یا کشمکش ها حتا بین برادر با برادر و خواهر با خواهر در نظر گرفته شود. فرهنگ ها، مذاهب، فلسفه ها و سازمان های مختلف در مورد چگونگی بوجود آمدن صلح جهانی با یکدیگر دیدگاههای متفاوتی دارند. سازمان های مذهبی و سکولاری مختلفی، اصل دستیابی به صلح جهانی را از طریق پرداختن بحقوق بشر، فناوری، آموزش، مهندسی، طبابت یا دیپلوماسی مورد استفاده بمنظور پایان بخشیدن به همه اشکال جنگ را هدف خود قرار داده اند. از سال ۱۹۴۵، سازمان ملل و پنج عضو دائمی شورای امنیت آن با هدف حل و فصل قضایا بدون جنگ و اعلامیه های جنگی فعالیت نموده اند، با وجود اینهمه، کشورها از آزمون تا کنون وارد درگیری های مسلحانه بی شماری شده اند.

میهن عزیز ما افغانستان کشوریست که توسط موقعیت جغرافیایی و ساختار منحصر بفرد قومی - سیاسی اش مشخص گردیده. افغانستان، اصلن حق موجودیت خود را با این واقعیت توجیه می نماید که مرکز جذب سه فضای جغرافیایی و حوزه های منافع روسیه، چین، هند و قدرت های منطقوی ایران و پاکستان می باشد. با وجود همه واقعیت های یاد شده، گروه های قومی مسکن گزین در محدوده جغرافیایی افغانستان که بگونه مجموعی بنام شهروندان افغان نامیده می شوند، اما تا کنون هم بهویت مشترکی دست نیافته و نتوانسته اند تا به یک ملت واحد تبدیل شوند. دلیل اصلی و علت عمده، کاملن واضح و مبرهن می باشد و آن اینکه اقوام و ملیت های کشور، بیشتر خود را در موجودیت برادران و هم کیشان قبیله ای و مذهبی شان شناخته و در هویت آنها تبارز می یابند تا با دولت مرکزی. این در نوع خود، واقعیت انکار ناپذیری پنداشته می شود کاصل وفاداری شهروندان بهم سلکان قبیله و به برادران و خواهران دینی شان که حتا تا حدودی خارج از مرزهای فزیک افغانستان و بویژه در کشورهای همجوار با میهن ما حیات بسرمی برند، بیشتر از وفاداری بحاکمیت مرکزی می باشد که وضعیت اینچنینی، مانع شکل گیری هویت ملی میگردد. بر بنیاد دلیل و برهان یاد شده، پیدایش و تشکل یک ملت، صرفن از طریق تعیین و مشخص گردیدن مرزهای فزیک تحقق نیافته، بلکه وضعیت و واقعیت یاد شده باید در اذهان شهروندان شکل گیرد. در نتیجه، ملت سازی چیزی بیش از

تلاشی بمنظور "تثبیت" مرزهای سیاسی نمی باشد که از یکجانب فزیکمی و از جانب دیگر ذهنی پنداشته می شود، بنابراین، حاکمیت مرکزی تلاش بعمل می آورد تا از طریق "مهندسی اجتماعی"، روند تشکل هویت یابی را بر بنیاد جهانی مشترک و نمادهای همگون و مشترک تسریع بخشیده تا به توسعه خودآگاهی ملی منجر گردد. اما تا کنون، امرفوق در کشور عزیزما با شکست مواجه گردیده است. بخاطر ما باشد که از زمان موجودیت افغانستان بمثابة یک کشور مستقل، مرزهایی وجود داشته که نمایانگر خطوط اساسی تقسیم گروهای قومی بوده اند، مرزهایی که هرگز به شکل گیری هویت ملی منجر نگردید. اما باید یاددهانی بعمل آید که اختلاف بین مرزهای جغرافیایی و هویت ملی در کشور عزیزما مورد جدیدی نمی باشد. مرز جنوب شرقی کشور عزیزما با پاکستان که در زمان حکمفرمایی امیر عبدالرحمان خان ترسیم گردید، همواره مایه نگرانی های امنیتی بوده است. خط یادشده، ۲۵۰۰ کیلومتر طول داشته و مدت اعتبار آن یکصد سال پیشبینی گردیده بود که بر پیکر مناطق پبنتون نشین در کشورما امتداد یافت. بنابراین، با استفاده از ترنند "تفرقه بیانداز و حکومت کن"، عمده ترین گروه قومی کشورما را به هدف اداره و نظارت بیشتر میهن ما، از هم مجزا نموده و در کنار اینهمه، کشور عزیزما افغانستان، بیک منطقه حائل بین روسیه و آنچه که در آترمان هند بریتانوی نامیده می شد، مبدل گردید. برین بنیاد، در امتداد سال ۱۳۲۵ خورشیدی، پاکستان با در نظر گرفتن "خط دیورند"، در مناطق پبنتون نشین تاسیس گردید. با اینحال، در امتداد سال ۱۳۲۷ خورشیدی، لویه جرگه افغانستان، اصل تعیین مرز با پاکستان را قاطعانه رد نمود. در جریان سال ۱۳۷۱ خورشیدی، مدت زمان اعتبار توافقنامه "خط دیورند" منقضی گردیده و از دیدگاه دولت افغانستان، با توجه با دعاهای افغانستان بر مناطق پبنتون نشین در پاکستان، تعریف مجدد خطوط مرزی ضروری پنداشته شد. حق یادشده از سال ۱۳۲۷ خورشیدی توسط سایر حاکمیت های کشورما مورد حمایت و پشتیبانی قرار داده شد. بگونه معمول، رابطه نزدیک پاکستان با کشور عزیزما افغانستان و بویژه با "طالب"ها در یک چارچوب بنیاد گرایانه - مذهبی نگریسته شده که بگونه منطقی بمثابة امری ضد سیکولار ارزیابی می گردد. نباید فراموش نمود که قرابت های مذهبی، بدون اندکترین شک و شبهه ای، پایه و اساس محکمی در امر مناسبات و روابط کشورما با پاکستان محسوب می گردد. موضوع یادشده بهمان اندازه و معیاری که برای کشور عزیزما از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد، برای پاکستان نیز مهم تلقی می گردد. چه، پاکستان از ادعای افغانستان مبنی بر الحاق و بازگرداندن مناطق از دست رفته در آنسوی "خط دیورند"، احساس تهدید می نماید و این در حالیست که زمامداران اداره اسلام آباد در صدد حفظ و تداوم روابط ویژه با جناح های وفادار به پاکستان در کشور عزیزما می باشند. وضعیت اینچنینی، بنحوی از انحاء، اصل ناسیونالیزم افغانی را تضعیف می نماید، این اولن؛ پاکستان را در امر بقدرت رسیدن "طالب"ها یاری نمود، این ثانین؛ برین بنیاد، پاکستان باصل "عمق ستراتیژیک" در قبال هند موفق گردید. اما پاکستان چنین می پنداشت که در نتیجه درگیری آنکشور با هند، بمنظور حفاظت از زرادخانه های نظامی اش بسرزمین و اراضی کشور عزیزما عقب نشینی نماید. ستراتیژی پاکستان حکم می نماید تا متحدانش حتا باجرای اقدامات تخریبی و تروریستی فراتر از "خط دیورند" نیر مبادرت ورزند. چه، همبستگی اسلامی، چیزی بیش از برچسبی بمنظور پیگیری منافع ملی از طریق کاربرد ابزار های نظامی نمی باشد.

قابل تذکر پنداشته میشود که نظامیان پاکستان، اصل مبارزه با بنیادگرایان را بهند و اگذار نخواهند نمود، بلکه منطقی نظامی سردی را تداوم خواهند بخشید و آن اینکه، روابط و مناسبات با بنیادگرایان افغان طرفدار و هوأخواه پاکستان را، بویژه پس از جنگ علیه ترویزم برهبری ایالات متحده در کشورما همچنان ادامه دهند، ریشه مفکوره اینچنینی را در حافظه تاریخی نخبگان پاکستانی باید جستجو نمود.

با وجود آنکه پاکستان متحد ایالات متحده پنداشته می شود، با وجود اینهم، به واشنگتن بی اعتماد می باشد. چه، ایالات متحده، بارها پاکستان را بدلیل دستیابی بیشتر منافع منحصر بفردش رها نموده است. بنابراین، ایالات متحده در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در بحبوبة جنگ هند - پاکستان، اسلام آباد را با تحریم تسلیحاتی مجازات نمود. همچنان در سال ۱۳۴۹ خورشیدی، پاکستان حمایت های مالی ایالات متحده را دریافت ننموده و با شکست و ویرانگری هایی در قبال هند مواجه گردیده که در نتیجه، بخش شرقی پاکستان (بنگله دیش) از پیکر پاکستان مجزا گردید.

از یاد ما نرود که ایالات متحده با وارد شدن نظامیان شوروی بکشورما، واکنش نشان داده و ارسال سلاح و مهمات حربی را به پاکستان، عمدتن بمنظور مبارزه علیه نظامیان شوروی، از سر گرفته و سرزمین و اراضی پاکستان را به پناگاهی برای جنگجویان مخالف افغانستان مبدل نمود. با فراخواندن نظامیان یادشده بکشورشان، در امتداد سال ۱۳۶۷ خورشیدی، اداره واشنگتن، علاقمندی قبلی خویش در قبال اسلام آباد را نیز از دست داد.

بربنیاد واقعیت های گفته آمده، این مسأله قابل درک می باشد که چرا پاکستان خواهان دنبال نمودن ستراتیژی دو گانه ای بود. از یکجانب، زیرساخت های آن کشور را در اختیار ایالات متحده قرار می داد و از جانب دیگر در صدد ارتباط بالقوه با "طالب" ها نیز بود. هدف پاکستان عمدتاً حفظ نفوذ و تأثیرگذاری اش در مجموع مسایل و عرصه های مورد نظر، حتا پس از خروج ایالات متحده از منطقه بود. اما بخاطر ماباشد که پاکستان عملن محکوم به تبدیل شدن بمنطقه عقب نشینی "طالب" ها می باشد، بنابراین، از منظر سیاست امنیتی، افغانستان باید به "تفکیک هویتی" بسیار مهمی بین گروه های پبنتون در دوطرف "خط دیورند" دست یابد. امر فوق تنها و تنها از طریق برسمیت شناسی خط یادشده از جانب افغانستان امکان پذیر می باشد.

با وجود اینهمه، عوامل سه گانه ای بمثابه موانعی در امر برسمیت شناختن "خط دیورند" مبدل می گردد که هر کدام عبارتند از:

نخست اینکه، برسمیت شناختن "خط دیورند" از جانب افغانستان، در اجتماع افغانی، بمثابه خیانت محسوب میگردد، چه، اکثریت قریب بتمام شهروندان کشور ما از ایده "افغانستان بزرگ" در برگیرنده مناطق پبنتون نشین و بلوچستان در پاکستان حمایت می نمایند. بنابراین، هیچکدام از حاکمیت های سیاسی بوجود آمده در کشور، تاکنون هم از ادعای شان در قبال مناطق از دست رفته به پاکستان، هرگز منصرف نگردیده اند؛

دوم هم اینکه، پبنتون های دوطرف "خط دیورند"، خود را بمثابه "ذخیره ستراتیژیک" می پندارند. اگر دولت افغانستان منافع پبنتون های کشور یادشده را در نظر بگیرد، نباید از احتمال شورش چشم پوشی نماید، شورش که در صورت لزوم می تواند تعدادی از نیروهای ذخیره پبنتون های پاکستان را نیز بسیج نماید؛

وسوم هم این واقعیت که حتا پاکستان هم علاقه ای در برسمیت شناختن "خط دیورند" ندارد، چه، سیاستمداران پاکستان در اسلام آباد، بگونه قطع از این واقعیت آگاه می باشند که با برسمیت شناختن "خط" یادشده، اصل نفوذ و تأثیرگذاری پاکستان در افغانستان کاهش می یابد که در وضعیت اینچنینی، پاکستان نیز بنوبه خویش، تصمیم برسمیت شناختن "خط دیورند" را در هاله ای از ابهام قرار داده است، تا بدلائل سیاست های امنیتی، از وضع موجود سوؤ استفاده بعمل آورد.

جدایی مناطق و محلات پبنتون نشین افغانستان و پاکستان، در حالی که به مانع عمده ای بمنظور ملت سازی و دولت سازی در کشور عزیز ما مبدل گردیده است. برای اسلام آباد نیز از اهمیت بالایی برخوردار می باشد. اما، فاکت یادشده با وجود اینهمه، پیچیدگی های اوضاع سیاسی امنیتی کشور عزیز ما تنها و صرف به "خط دیورند" محدود نمی گردد. در شرایط و اوضاع و احوال کنونی، عوامل و فاکتورهای متعددی به مانعی در امر توسعه سیاسی کشور ما مبدل گردیده اند.

بسیاری ها هم چنین می پندارند که اگر در مورد معضل "خط دیورند" تصمیم آنچنانی اتخاذ نگردد، کشور عزیز ما در طولانی مدت بحمایت های گسترده خارجی نیاز خواهد داشت. بنظر می رسد که بسیاری ها در کشور عزیز ما نیز بوا قعیت یادشده مهرتآید می گذارند.

ظاهر نخبگان سیاسی پاکستان نیز تحت فشار ایالات متحده و انگلیس، آماده اند تا درین مورد امتیاز دهند، اما حاکمان پاکستانی، با افزایش حضور نظامی شان، بویژه در منطقه مرزی پرداخته تا "خط دیورند" را بیک خط مرزی واقعن کاربردی تعیین نمایند.

در شرایط و وضعیت اینچنینی، بمنظور برسمیت شناختن "خط دیورند"، چه در کشور عزیز ما افغانستان و چه در پاکستان، اراده و شجاعت سیاسی مورد نیاز می باشد. در اینمورد و باین مسأله اساسی و ستراتیژیک، نخبگان سیاسی کشور ما باید توجه خویش را در مورد یادشده معطوف داشته و با اقدام شایسته و بایسته ای متوسل گردند.

جای تعجب نمی باشد که "طالب" ها با این موضوع بشدت مخالف می باشند. بر همین بنیاد، آخرین اداره اسلام آباد، بانجام عملیات وسیع مسلحانه نظامیان آنکشور مبادرت ورزیده که در نتیجه، صدهاتن از غیر نظامیان و شهروندان ملکی در دوطرف، بشمول مرزبانان کشور که در جلوگیری از ایجاد پست های مرزی پاکستان و مخالفت در امر برسمیت شناختن "خط دیورند" با اقداماتی متوسل شدند، از زندگی ساقط گردیدند.

اما در امتداد سال پسین، وضعیت کشور عزیز ما افغانستان با تقویت قدرت جنبش "طالب" ها، بحران انسانی دوامدار و تشدید بیشتر قوانین و ضوابط مشخص می گردد.

در مورد اوضاع سیاسی و روابط بین المللی دیکتاتوری "طالب" ها همینقدر باید گفت که از سال ۱۴۰۰ خورشیدی، کشور عزیز ما عملن توسط شورای حکومتی امارت اسلامی افغانستان برهبری ملاهیبت الله آخوند زاده اداره ورهبر

ی می گردد. در مورد تعاملات دیپلوماتیک، قابل تذکر پنداشته می شود که با وجود عدم برسمیت شناختن رسمی گسترده، هیأت های دیپلوماتیک روسیه، چین، هند، ایران، پاکستان، کشورهای آسیای مرکزی و اتحادیه اروپا درکابل مصروف فعالیت می باشند.

"طالب" ها باقیم نمودن دیکتاتوری تمام عیاری درکشور مصروف حکومتداری می باشند. جنگ در کشور به پایان رسیده اما درگیری هایی با "داعش" و تقابل با ناآرامی های محلی همچنان ادامه دارد. از رهگذر حیات اقتصادی قابل یاددانهایی پنداشته می شود که بیکاری درکشور به ۶۰ درصد رسیده و سیستم مالی درشرف ویرانی می باشد، اما با وجود اینهمه، انتظاربرده می شود تولید تریاک درامتداد سالروان کاهش یابد.

درکنار موارد یادشده، اما دروازه های محلات و مراکزآموزشی، همچنان پرروی بانوان کشورمهروموم شده است. درکشور عزیزما افغانستان، "طالب" ها با وجود عدم برسمیت شناختن آنها توسط جامعه جهانی بمثابة حاکمیت مشر وع درکشور، اما با دول کشورهای منطقه و بمفهوم خاص کلمه با دول کشورهای همجوار و از جمله بویژه پاروسیه، چین، هند، ایران، پاکستان و ترکیه درتعامل میباشند. همچنان سازمان ملل پارانه کمک ها و معاونت های بشردوستانه ادامه داده و میلیاردها دالربمنظورحمایت از شهروندان آسیب پذیر درخواست نموده است.

نباید بهیچوجه فراموش نمود که با تشدید سرکوب، در اوایل سالروان، "طالب" ها اصلاحات قانونی جدیدی را مطرح نموده و اجرای عملی آنرا رویدست گرفتند تا بر بنیاد آن مجازات بدنی بانوان صبغة قانونی بخشند. همچنان، قانون کیفری جدیدی مبتنی بر تفسیرهای سختگیرانه ای از قانون شریعت را نیز تصویب نموده اند.

در نهایت امر و بمثابة نتیجه گیری باید پرسشی را باین شرح مطرح نمود که موضعگیری دونالد ترامپ در قبال کشور عزیزما برچه بنیادی سیر خواهد نمود؟

عده ای از دانشمندان علوم سیاسی، ابتکارات احتمالی دونالد ترامپ در مورد افغانستان و همچنین، ارزیابی ها و پیشبینی های تحلیلگران را شرح می دهند، از جمله:

- دونالد ترامپ فرصت دارد تا بی آبرویی ایالات متحده در افغانستان و خروج آشفته از افغانستان در ماه اسد سال ۱۴۰۰ خورشیدی را که بمثابة لکه ننگی بر آبرو حیثیت ایالات متحده پنداشته می شود، جبران نماید. در شرایط و وضعیت کنونی، برای ریاست جمهوری ایالات متحده این فرصت میسر می باشد تا مسیر سیاست های آنکشور را تنظیم نموده، از گذشته آموخته و سیاستی متفکرانه و مؤثرتری را در قبال میهن افغان ها دنبال نماید.

بخاطر ما باشد که از زمان بقدرت رسیدن "طالب" ها درکشور، میهن عزیزما در بحران گسترده اقتصادی و انسانی فرو رفته و به بستری برای گروه های تروریستی مبدل گردیده است.

"القاعده" حضورش را دوباره تثبیت نموده و "داعش" با سو استفاده از خلای امنیتی بجا مانده در کشور، قدرت گرفته است.

دولت برهبری ترامپ، از فرصتی بمنظور تعامل مجدد با نیروهای مخالف "طالب" ها برخوردار بوده و بیش از هر زمان دیگر بر منافع امنیت ملی ایالات متحده تأکید بعمل می آورد.

یکشنبه ۲۶ ماه دلو سال ۱۴۰۴ خورشیدی، برابر با ۱۵ ماه فبروری سال ۲۰۲۶ ترسایی